

نقد روش شناختی: نظریه‌های فلسفه اسلامی در حوزه مطالعات هنر و معماری

مرضیه پیراوی ونک^۱

چکیده

در بسیاری از مقاله‌ها و پژوهش‌هایی که با ادعای رویکرد فلسفی در حوزه هنر نگاشته می‌شود، شاهد یک الگوی تکرارشونده هستیم. در الگوی غالب معمولاً تمام آثار هنری و حتی غیرهنری یک دوره خاص (برای نمونه اصفهان دوره صفوی) را مستقیماً متأثر از اندیشه‌های فیلسوفان آن زمان ذکر می‌کنند. در این میان، بیشترین ظلم به مبانی فلسفی و فلاسفه می‌شود چراکه ادعاهای تحکمی نویسندگان این‌گونه مقالات به اجبار در زبان فیلسوف دوره‌ای خاص نهاده می‌شود. این حقیقت که حکما، هم پیشروان فرهنگی یک قوم هستند و هم نماینده بستر فرهنگی‌ای که از آن برخاسته‌اند قابل انکار نیست اما حمل بی‌واسطه یک نظریه فلسفه اسلامی به یک بنا یا پدیده هنری، یک مقاله را تبدیل به پژوهش یا تحقیق فلسفی - هنری نمی‌کند.

این پژوهش نظری با روش ترکیبی توصیفی-تحلیلی، نخست با معرفی نمونه‌های متداول مقالات در این زمینه به دسته‌بندی الگوی این نوع مقالات، و در مرحله بعد به آسیب‌شناسی و تحلیل الگوهای روش شناختی آن‌ها می‌پردازد تا بتواند به نحو مستند و براساس خلأهای موجود، به راهکاری پیشنهادی بینجامد. این پژوهش در راستای پرسش از چرایی و چگونگی

۱. دکترای فلسفه، دانشیار گروه پژوهش‌های عالی هنر، دانشگاه هنر اصفهان؛ m.piravi@au.ac.ir

ورود مطالب فلسفه اصلی در مطالعات هنری شکل می‌گیرد و هدف آن ارزیابی نقادانه برای نزدیک شدن به راهکار پیشنهادی بعد از مشاهده خلاءها است.

نویسنده در این نوشته با توسل به طریقه‌ای چندوجهی چون پدیدارشناسی راهکاری برای تحقیقات عمیق در حوزه هنر پیشنهاد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که ارتباط فلسفه اسلامی و مفاهیم هنر و زیبایی با مفاهیم امروزی فلسفه هنر و زیباشناسی اهمیت بیشتری دارند تا پژوهش‌هایی که با فرض وجود فلسفه هنر در میان فیلسوفان اسلامی، به تفسیر امروزی از آثار هنری می‌پردازند.

▲ کلیدواژه‌ها

فلسفه اسلامی، هنر، روش، پدیدارشناسی، زیباشناسی اسلامی، مطالعات هنر و معماری.

۱- مقدمه

پدیده‌های فرهنگی-هنری مثل یک مسجد یا عمارت یا بازار برخاسته از یک پیشینه فرهنگی و جغرافیایی پس‌زمینه هستند که غالباً فقط سطح ظاهر دیده می‌شود یا لایه‌ای از این پدیده‌ها صرفاً مورد نظر قرار می‌گیرد (پیراوی ونک، ۱۳۹۷، ۸-۱۰). پدیده‌های مصنوع دست و ایده بشر خودبه‌خود و بدون پیش‌زمینه‌ها یا به عبارتی خارج از اقتضائات زمینه و زمانه ظهور پیدا نمی‌کنند. یکی از اصلی‌ترین ارکان شکل‌دهنده یک مصنوع هنری، نیازها و ضرورت‌های فرهنگی یک بستر اجتماعی است. نزدیک شدن به این پس‌زمینه‌های فرهنگی، طریقتی عمیق و چندوجهی در شناسنامه پدیده مورد نظر را می‌طلبد. اما به دلیل سختی و مجاهدت محققانه‌ای که این‌گونه پژوهش‌ها در حوزه هنر می‌طلبد اغلب نویسندگان، میانبری عقیم یا دلخواهانه را به جای تعمق و ورود در لایه‌های مختلف یک پدیده انتخاب می‌کنند تا فقط به نوعی از خود رفع تکلیف کنند.

مسئله مهمی که می‌توان در این نوع مقالات آسیب‌جدی پژوهشی دانست، اجبار در توجیه مؤلفه‌های هنری با یک نظریه فلسفی است بدون اینکه متوجه باشند که نظریه فلسفی از جنس ذهنی است و یک گنبد امری عینی است که بدون فهم حلقه‌های واسط، ارتباط این دو به نحو معرفت‌شناسانه برای مخاطب محقق نمی‌گردد.

این مقاله ابتدا شیوه‌های رایج در مقاله‌نویسی حوزه هنر و معماری اسلامی را که ادعای

رویکرد فلسفی دارند، معرفی می‌کند و سپس به نقد روش شناختی این‌گونه مقالات و درنهایت ارائه راهکار عملی می‌پردازد.

۲- پیشینه

پیشینه این مقاله بیشتر سلبی هستند، یعنی تمام مقالات و نوشته‌هایی که نویسنده را به معرفی و آسیب شناسی واداشت خاصه مقالات حوزه هنر با رویکرد فلسفی. این مقاله‌ها در سه گروه دسته‌بندی شده‌اند که همه آن‌ها با ادعای وجود فلسفه هنر اسلامی و زیباییشناسی اسلامی به خلط ادعاهای فلسفی و برهان‌های زیباشناختی دچار شده‌اند. بیشتر این مقاله‌ها یا ادعای وجود فلسفه هنر اسلامی را قطعی و محقق دانسته‌اند و بر پایه آن نظریه پردازی کرده‌اند یا تنها با استفاده از نام و نقل قول‌هایی پراکنده از فیلسوفان اسلامی، به نوشتار خود صبغه‌ای فلسفی و ریشه‌دار داده‌اند. پیشینه‌ایجابی مقالات و کتابهایی است که غیر مستقیم یا خلاصه به ضعف تحلیل‌های محتوایی هنر و معماری اسلامی پرداخته است.

۳- معرفی مقالات رایج با ادعای فلسفه هنر اسلامی

دسته اول: در بسیاری از مقاله‌ها این پیش فرض به شکل قطعی در ذهن مؤلف وجود دارد که تمام آثار هنری دوره‌ای خاص (برای نمونه اصفهان دوره صفوی) بی‌واسطه متأثر از اندیشه فیلسوف یا فیلسوفان آن دوره بوده است. به عبارتی نویسندگان این نوع مقالات، به نحو نادرست معماری خاصی را بی‌واسطه و بدون مقدمه به مبانی فکری یک فیلسوف اسلامی مرتبط می‌کنند (پیراوی و نک، ۱۳۹۵، ۱-۱۰). هیچ ذهن جستجوگری منکر پیوند پدیده‌های فرهنگی اعم از یک ایده فلسفی و آثار هنری نیست. اما این رابطه را بی‌واسطه توصیف کردن و به اجبار به دنبال کلمات یک فیلسوف در مؤلفه‌های معماری بودن، خطاهای شناختی و بی‌انگیزگی‌های فلسفی را برای محققان حوزه هنر ایجاد می‌کند.

برای نمونه در همایش‌هایی همچون همایش مکتب فلسفی هنری اصفهان، نویسنده این مقاله به عنوان داور با شمار فراوانی از نوشته‌هایی روبرو شد که از الگویی دلبخواهی که به غلط

با اسم «پژوهش فلسفی هنراسلامی» جاافتاده، استفاده کرده بودند. چارچوب این الگوسیاری ساده‌لوحانه و ناتوان در اقناع است:

نخست اندکی از اهمیت فلسفه اسلامی گفته می‌شود و سپس چند بازگفت از یک فیلسوف یا حکیم اسلامی به شکل جسته‌گریخته ضمیمه می‌شود تا چنان نماید که هنر برای حکیم موردنظر دغدغه اصلی بوده و بنیاد فکری او دغدغه‌های هنری بوده است. در این نمونه اول، مخاطب به سهولت و با قاطعیت با جملاتی از این جنس روبرو می‌شود که اگر مسجدی بنا شده بی‌شک نظریه‌ای فلسفی برای نحوه شکل‌گیری این مسجد در آن دوره بیان شده است. سپس با خاطری آسوده، طاق و گنبد و صحن و کاشی و رنگ و خط و هر آنچه در آن زمان است را مستقیماً نشأت گرفته از این نظریه یا نظریه‌های فلسفی آن دوره می‌دانند. توگویی فیلسوفی روبروی معمار نشسته و نگرش فلسفی‌اش را برای او به تفصیل گفته و از او خواسته تا با ابداع و نوآوری کلیدواژه‌های نظریه‌اش را در بازنمودهای هنری‌اش متجسم سازد.

تفسیر این نوع نویسندگان، بدون ورود به لایه‌های قوام‌بخش مانند بستراجماعی، سبک هنری و اقتضائات فرهنگی و پیش‌زمینه‌ها به نحوی سطحی و تکراری از کلیدواژه‌هایی همچون «جهان بالا» و «جهان سفلی» و «وحدت در کثرت» و «نور» و «اصالت وجود» به شکل ابزاری و ساده‌لوحانه که در اصل بیشترین ظلم و جفا نسبت به مبانی محکم حکمت است، استفاده می‌کنند. دلیل این نوع نگارش‌ها و استفاده‌های ابزاری اصولاً بی‌حوصلگی و کم‌طاقتی برای مجاهدت و تحقیق مداوم و طولانی است.

۴- آسیب‌شناسی مقالات دسته اول

در اساس، کمتر فیلسوف اسلامی به‌گونه‌ای مستقل و مجزا به هنر و زیباشناسی به‌خودی‌خود پرداخته است. مفهوم زیبایی و هنر در نزد حکمای اسلامی در پی مطالعه اندیشه‌های «افلاطونی» در راستای الهیات و دغدغه‌های دینی طرح می‌شدند. یعنی اساس فلسفه اسلامی بر پرسش‌های هستی‌شناسانه و فرجام‌شناسانه (تئولوژی) قرار گرفته است. این رسالت به‌دقت در راستای فهم دینی گسترده شده است. حتی فیلسوفانی که تحت تأثیر

«ارسطو» و آثار ایشان بوده‌اند از هنر شعر ذیل منطق سخن گفته‌اند. البته کسانی همچون «اخوان الصفا» و «فارابی» که رساله‌هایی در باب موسیقی نوشته‌اند بیشتر جنبه تربیتی هنر را در نظر داشته‌اند و نگاه آنان به جزیی از هنر بوده است (امینی، ۱۳۹۱).

مسئله مهمی که در این نوع نوشتارها نادیده گرفته می‌شود، روش‌شناسی و جستجوی روش در برخورد با مفاهیم هنر و زیبایی است. این فقدان مدل تحقیق، در دو سطح است: نخست در خود آثار فیلسوفان اسلامی که هیچ‌کجا روشمندان به موضوع هنر و زیبایی نپرداخته‌اند چون اصل مطلب برای فلسفه اسلامی، مباحث اثبات واجب الوجود و علم الهی و مراتب وجود است نه حوزه‌ای تخصصی بنام هنر و زیباشناسی که محصول تقسیم‌بندی‌های دوره مدرن است. در اصل، شیوه برخورد قدما با فلسفه و علم، «رئوس ثمانیه» بود. مفاهیمی همچون رویکرد یا رهیافت، روش یا متد، مربوط به روزگار امروزی است که نشانگر غلبه علم تجربی است و این مفاهیم به این شکل دغدغه حکماء نبوده است (امید، ۱۳۹۰، ۱۲۲). شیوه‌های تفکر فلسفی در میان فلاسفه اسلامی را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم کرد: برهانی، شهودی (مکاشفه‌ای)، نقلی (نادری، ۱۳۸۶، ۶۵-۱۱۷). پژوهشگران امروزی البته با توجه به وضعیت پژوهش در دوره جدید، به نابسند بودن این روش‌ها در برخورد با مسئله‌های اجتماعی و هنری اذعان دارند (همان) که البته بررسی و نقد این مسئله هم می‌تواند موضوعی برای پژوهشی مستقل و ارزشمند باشد. آنچه مشخص است اینکه فهم امروزی ما از شیوه کار حکماء با دریافت خود ایشان بسیار متفاوت است چون ما همه چیز را در قالب‌های فرمول‌های امروزی دنبال می‌کنیم. در اصل یا به جهت سختی کار، حاضر به تحقیق و استخراج دقیق شیوه‌های قابل کاربرد در تحقیقات جدید نیستیم یا برایمان ساده‌تر است تا تفاسیر خود را در زبان حکماء و به نام ایشان جاری سازیم.

۵-۱ راهکار برای مقالات دسته اول

به نظر می‌رسد راهکاری که برای این نوع مقالات در وهله اول می‌توان ارائه داد ملزم ساختن محقق به تحقیق و تفحص عمیق و چندوجهی است که «مبانی دینی»، فرهنگی و تاریخی اساس آن را شکل می‌دهند. در مرتبه دوم پیشنهاد می‌شود نویسندگان تازه‌کار و

کم‌طاقت به دسته‌بندی یا معرفی اولیه بسنده کنند تا در مرتبه بعدی، انگیزه‌ای برای ورود ریشه‌ای به هر مبحث پیدا کنند. در نهایت اگر گروه محققان کارآشنا به مباحث فلسفی و همچنین حوزه فلسفی در زمینه بررسی و ارزیابی آراء حکماء و شیوه‌های اجرایی ایشان در تمام آثارشان کار کنند شاید گامی بنیادی را برای تحقیقات بین‌رشته‌ای خاصه در زمینه هنر و معماری فراهم کنند.

۶- آسیب‌شناسی نوع دوم نوشتارها

سطح دوم یا نوع دوم مربوط به نوشته‌هایی است که بیشترین تأکید آسیب‌شناختی ما بر آن‌ها است: فقدان طریق و ارائه گام‌ها در پژوهش‌های امروزی است که وجود دانش مستقل و تعیین یافته‌ای به نام زیباشناسی اسلامی را پیش‌فرض می‌گیرند و با این فرض به تفسیر و تشریح آثار هنری و گاه مفاهیم امروزی از هنر روی می‌آورند. برای آسیب‌شناسی این‌گونه نوشتارها (دسته دوم) با عنایت به رهیافت روش‌شناسانه به چند مسئله مهم در فلسفه هنر اسلامی بنگریم:

یکی از آسیب‌هایی که نوشتارهای مبتنی بر فلسفه اسلامی از آن رنج می‌برد، خلط موضوعات قابل تحقیق در حوزه فلسفه اسلامی با دین اسلام و وحی آسمانی است. به عبارتی برخی نویسندگان با استفاده از تقدس اسلام و مخفی کردن مطالب‌شان زیر لوای اصول دین خود را در برابر نقد و نگاه انتقادی قرار نداده یا از آن می‌گریزند که البته همه این‌گريزها به جهت ضعف بضاعت معرفتی ایشان است و هیچ ارتباطی با مبانی محکم و الوهی دین اسلام ندارد. روش‌ها و فرایندهای پژوهشی همواره در برابر چنین پژوهش‌هایی ناکارآمد بوده‌اند چراکه این پژوهش‌ها با سوءاستفاده از این‌هاله تقدس، راه را بر هرگونه نقدی می‌بندند. این‌یک خطای روش‌شناختی است که برخی به صراحت به آن اشاره کرده‌اند (برای نمونه بنگرید به: ملکیان، ۱۳۸۵). از این‌رو کمتر پژوهش‌روشنمند (و شاید هیچ پژوهش‌روشنمندی) انجام شده است که به آرای فیلسوفان مکتب اصفهان درباره زیبایی و کاربرد امروزی آن‌ها در فلسفه و نقد هنر اشاره داشته باشد. این پژوهشگران همواره از یاد می‌برند که پویایی و تازگی هر فلسفه‌ای، به رویارویی جانانه و شجاعانه با نقدها و اعتراض‌ها بستگی دارد. این نوع

نوشتارها با فلسفه اسلامی به نحوی برخورد می‌کنند که توگویی فلسفه اسلامی، وحی آسمانی است که دیگر مفاهیم از جمله مفاهیم امروز می‌باید خود را با آن تطبیق دهند. همین جا است که بیشتر پژوهش‌هایی که این موضوع را فرض مسلم خود می‌گیرند از چارچوب روشمند خارج می‌شوند. به نظر می‌رسد این شیوه گاه در میان برخی نوشته‌های فیلسوفان اسلامی نیز دیده می‌شود. ملاصدرا نیز در آثار خود هرگاه برهان یا استدلالی می‌آورد می‌کوشد تا آن را با نقل قول یا اشاره به گفته‌های پیشین خویش حجت بخشد (صناعی دره بیدی، ۱۳۷۷). برای نمونه او در اثبات معاد جسمانی به گفته‌های ارسطو متوسل می‌شود در حالی که تلقی ارسطو از معاد با ملاصدرا هماهنگ نیست و مسئله معاد به این شکل در آثار ارسطو مطرح نیست (صناعی دره بیدی، ۱۳۷۷).

این روش (که اگر بتوان نام روش بر آن نهاد) پس از ملاصدرا و در برخی پژوهش‌هایی که مبتنی بر اندیشه صدرا به موضوع‌های امروزیین پرداخته، ادامه یافته است. اما از طرفی در همین نقد و واری می‌توان به شیوه‌ای عمیق و تطبیق مطالب و نوشته‌های یک متفکر با خودش و پیش‌زمینه‌ها و متقابل‌هایش به تحلیل محتوای فکری ایشان و فرایند مجاهدت‌های فکری ایشان به شکلی منصفانه و منتقدانه نزدیک‌تر شد.

اگر به دقت به مباحث فلاسفه اسلامی مانند ملاصدرا درباره زیبایی و هنر نظر اندازیم، متوجه تأثیر آگاهانه ایشان از ارسطو همراه با پیش‌فهم‌های صوفیانه و عارفانه می‌شویم که در صاحب‌نظران پیش از او هم وجود داشته است. پس در عین حال که توانمندی فکری حکیمی چون ملاصدرا را نمی‌توان نادیده گرفت اما نباید به ناگاه مبحث زیبایی و هنر را ابداع فلسفه او دانست. این در حالی است که در برخی مقالات این ادعا به شکل افراطی طرح می‌گردد که اصلاً با نگرش متواضعانه حکمای اسلامی سازگار نیست.

مشکل بعدی، در ارتباط میان هنر و زیبایی است. می‌دانیم که امروز و پس از طرح مباحث زیباشناسی بومگارتن و کانت، هنر به شکل مستقل از زیبایی مورد تحلیل قرار گرفت. به عبارتی در دوره جدید هنر دیگر وابسته به زیبایی نیست و می‌تواند چون مفهومی جداگانه بررسی شود. ولی در پژوهش‌های امروزی که پیرامون هنر اسلامی صورت می‌گیرد، غالباً به مفهوم زیبایی چون فرضی به اثبات رسیده نگریسته می‌شود و سپس با ذکر آیاتی از

«قرآن کریم» و احادیث و نمونه‌هایی از آراء فیلسوفان اسلامی، زیبایی ارج نهاده می‌شود. این موضوع به خودی خود منعی ندارد اما هنگامی که بخواهیم هدف‌های یک پژوهش را از مرور تاریخی این اندیشه‌ها فراتر ببریم و بکوشیم با این فرض، به تفسیر و بررسی هنرهای امروزی روی آوریم، برای نمونه هیچ‌گاه نمی‌توانیم هنرهای نو همچون پرفورمنس را از این زاویه بررسی کنیم.

۷- سه مدل یا الگوی رایج روش‌شناختی در حوزه مقالات فلسفه هنر اسلامی

به طور کلی پژوهش‌هایی که به زیباشناسی و فلسفه هنر اسلامی می‌پردازند یا از آن بهره می‌گیرند را می‌توان به سه گروه بخش کرد:

گروه نخست پژوهش‌هایی هستند که تنها برای اهمیت دادن به موضوع پژوهش یا همچون شگردی در پذیرش مقاله در یک همایش یا نشریه، از اصطلاحاتی همچون «فلسفه هنر اسلامی» و «زیباشناسی هنر اسلامی» استفاده می‌کنند. این نوع مقاله‌ها جز در چند سطر و آن هم در چکیده و یا مقدمه، هیچ‌یک از این مفاهیم را نمی‌کاوند یا تعریف نمی‌کنند. در این نوع نوشته‌ها می‌توان موضوع‌های اساسی پژوهش‌ها را باهم جابجا کرد و بدین گونه به صورتی خودکار چندین مقاله تولید کرد. برای نمونه این پژوهش‌ها در عنوان مقاله از واژه «فلسفه» سود می‌جویند بدون اینکه حقیقتاً پژوهش فلسفی باشد یا رویکرد فلسفی داشته باشد. استفاده از واژه فلسفه در این پژوهش‌ها (که عموماً در مقاله‌های هنرهای کاربردی، صنایع دستی و معماری دیده می‌شود) همچون واژه هنر در اصطلاحات روزمره‌ای چون هنر روابط عمومی یا هنر آشپزی است. شاهد دیگر، استفاده از جمله‌های تکراری است مانند «زیبایی همواره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد هنر و معماری در طول تاریخ مطرح بوده» و از این دست جمله‌ها که هیچ کارکردی در پژوهش ندارند.

گروه دوم پژوهش‌هایی هستند که می‌کوشند از دل اندیشه‌های فیلسوفان مسلمان، مکتبی هنری- فلسفی که گویی از قبل تعیین یافته و تدوین شده‌اند، بازنگاری کنند. برای نمونه شماره مقاله‌هایی که ادعا می‌کنند زیباشناسی معین و کاملی در مکتب اصفهان و خاصه در اندیشه صدرالمতالیهین وجود دارد، رو به افزایش است. این در حالی است که این

مهم را بدون ورود به تمام عناصر و عوامل تأثیرگذار و شواهد بصری، تاریخی و فلسفی انجام می‌دهند.

از این رو پیامد همه این پژوهش‌ها به‌گونه‌ای است که گویی از آغاز یک چارچوب یا پارادایم یا نظریه‌ای مدون از هنرنزد این فیلسوفان موجود بوده است یا اینکه می‌توان این نظریه را به راحتی و تعیین یافته از میان آثارشان به عنوان نظریه مستقل و مجزا به نحو مشخص نشان داد. برخی از صاحب نظران امروزی به «زیباشناسی اسلامی» به عنوان حوزه‌ای مشخص باور دارند و دلیل آن را وجود آثار هنری اسلامی می‌دانند (نصر، ۱۳۸۹، ۳۳-۵۰). اما پرسش اینجاست که آیا آثار هنری که با پسوند اسلامی شناخته می‌شوند دلیل برو وجود علمی به نام زیباشناسی اسلامی است؟

اصرار برو وجود علمی به نام زیباشناسی هنر اسلامی و یا فلسفه هنر اسلامی بدون در نظر گرفتن زمینه‌ها و خاستگاه‌های اصطلاحاتی همچون زیباشناسی یا فلسفه هنر می‌تواند مشکلاتی پیچیده (چنانکه امروزه در جامعه دانشگاهی شاهد آن هستیم) و نتایج ناخوشایند را به همراه داشته باشد چراکه چنین فلسفه هنری زیباشناسی‌ای باید با فلسفه اسلامی منطبق باشد و حال آنکه رسالت فلسفه اسلامی برای پاسخگویی به مسائل تخصصی هنر و سبک‌های هنری نیست. این نوع نگاه سبب گرفتار شدن در تنگنایی است که خودمان ناآگاهانه برای این حوزه ایجاد می‌کنیم و حتی با تصمیم اشتباه مان سبب می‌شویم تا عظمت و قدرت مبانی فلسفه اسلامی هم کمتر به چشم بیاید یا مورد سوءاستفاده قرار بگیرد.

گروه سوم پژوهش‌هایی هستند که ادعای بازخوانی یا بازسازی از میان اندیشه‌های فیلسوفان اسلامی را دارند. این گروه اگرچه قطعیت گروه پیشین را ادعا نمی‌کنند، بازم برای باورند که نخست نظریات زیباشناختی در این اندیشه‌ها به نحو مستقل موجود بوده است و سپس ادعا می‌کنند این چیزها می‌توانند دستمایه نقد یا نظریه‌پردازی‌های نوگردند. اغلب چنین پژوهش‌هایی در پایان به این نتیجه می‌رسند که «اگرچه نسبت دادن... نظریه...» خالی از تسامح نیست شاید بتوان آن را مرتبه‌ای از نظریه هنر... به حساب آورد» (انصاریان، ۱۳۸۵، ۲۲۰-۲۴۶). این نتیجه تسامحانه معمولاً با نسبت دادن نظریه‌ای «التقاطی» به آن فیلسوف به

پایان می‌رسد. برای نمونه پژوهشگری، نظریه هنر ملاصدرا را آمیزه‌ای از نظریه‌های بازنمایی، فرم‌گرایی و ابداع می‌داند (انصاریان، ۱۳۸۵، ۲۲۰-۲۴۶).

ناتوانی یا عدم انسجام این نوع مقالات به جهت فقدان روش پژوهشی منطقی قابل فهم است. این کمبود روش نیز خود از نبود روش انتقادی برخوردار است. پس نباید فلسفه اسلامی درباره هنر امری مستقل و مدون در نظر گرفت و از آن به عنوان پایه‌ها و مقدمات معین برهان‌ها و استدلال‌های پژوهش در باب هنر اسلامی سود جست.

آن چیزی که امروز اهمیت دارد، کوشش در پاسخ به چند پرسش اساسی و تلاش برای تدوین گام‌های نخستین است: آیا زیباشناسی و فلسفه هنر اسلامی وجود دارد؟ اگر پاسخ بتواند مثبت باشد، آیا می‌توان آن را به عنوان روش در پژوهش‌ها به کاربرد؟

بیش از آنکه به پژوهش‌هایی همچون گروه‌های مذکور نیاز باشد، لازم است مروج و مشوق پژوهش‌هایی روشمند به معنای حقیقی کلمه (نه فرمول سرهم‌بندی شده) درباره فرایند فلسفه‌ورزی فیلسوفان مسلمان با تمرکز بر موضوع هنر باشیم.

پرسش از چیستی فلسفه هنر اسلامی و در درجه نخست، پرسش از وجود فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی در میان آثار فلسفه اسلامی قدیم، اهمیت بیشتر و پایه‌ای‌تر از تزئین بررسی‌های فرش و معماری و نگارگری (مصادق‌های هنری) با نقل قول‌های پراکنده از آثار فیلسوفان اسلامی دارد. ارتباط فلسفه اسلامی و مفاهیم هنر و زیبایی با مفاهیم امروزی فلسفه هنر و زیباشناسی بسیار اهمیت بیشتری دارند تا پژوهش‌هایی که با فرض وجود فلسفه هنر در میان فیلسوفان اسلامی، به تفسیر امروزی از آثار هنری می‌پردازند.

در نهایت با توجه به آسیب‌ها و راهکارهای پیشنهاد شده می‌توان طریقه‌ای چندوجهی و ژرف‌کاوانه تاریشه‌ها که با استخراج شناسنامه‌های زبانی، هویتی و تاریخی هر پدیده در ارتباط است و از مبحث بنیادین سمبلیسم (مطالعه نمادها) چشم‌پوشی نمی‌کند، با مسئله اصلی این تحقیق که نقد روش شناختی مطالعات فلسفی در حوزه هنر است به نحوی قابل فهم و عمیق روبرو شد.

پدیدارشناسی به معنای اصیل کلمه که «راه» پژوهش و تفکر است (نه یک روش سرهم‌بندی شده یا شعبده‌بازانه) می‌تواند برای گشودن دروازه‌هایی نو بر پژوهش‌های هنر

اسلامی پیشنهاد گردد. طریقه پدیدارشناسی با گام‌های راسخ و نافذ خود در عمق تاریخ و فرهنگ می‌تواند در بررسی اندیشه‌های فیلسوفان اسلامی با تأکید و تمرکز بر زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر در معنای متناسب با تفکر اسلامی، نتایج سودمندی داشته باشد.

۸- نتیجه

این مقاله در آغاز به معرفی انواع مقاله‌های متداول در حوزه هنر که مدعی رویکرد فلسفی هستند به تحلیل شیوه نگارش آن‌ها و فقدان یا ضعف روش شناختی آن‌ها ورود یافت و از این طریق به نقاط ضعف و ارائه پیشنهاد برای رفع خلأهای مشهود و فراگیر پرداخت. در نهایت به هدف خود در واریسی شیوه‌های ورود مطالب فلسفه اسلامی در حوزه مطالعات هنر با نگاهی نقادانه نزدیک شد. در گام نهایی در حد بضاعت این نوشته با توسل به طریقه‌ای چندوجهی همچون پدیدارشناسی که در دل خود مطالعات نمادشناسی و تحلیل تاریخی و زبانی را دارا است به ارائه راهکار برای تحقیقات عمیق در حوزه هنر انجامید.

۹- منابع و مآخذ

۱. امید، مسعود، امید (۱۳۹۰). نسبت فلسفه اسلامی با اسلام: انطباق یا سازگاری؟. فصلنامه تاریخی پژوهشی تاریخ فلسفه. شماره پنجم (تابستان). ص ۱۲۲.
۲. امینی، عبدالله، (۱۳۹۱). امکان یا عدم امکان فلسفه هنر و زیباشناسی ملاصدرا. وبلاگ اینترنتی فلسفه و فلسفه هنر. ۳. Access Date: ۲۰۱۳/۵/۲. [http://aminiphilosophy.blogfa.com/۹۱۰۲.aspx]
۴. انصاریان، زهیر (۱۳۸۵). بازشناسی عناصر فلسفه هنر بر پایه مبانی حکمت صدرایی. فصلنامه نقد و نظر. سال یازدهم. شماره سوم و چهارم. صص ۲۲۰-۲۴۶.
۵. پیراوی ونک، مرضیه (۱۳۹۵). معرفی معیار برای تحقیق تطبیقی بر مبنای دیدگاه کری واک. دوفصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تطبیقی هنر. سال ششم. شماره یازدهم. بهار و تابستان.
۶. پیراوی ونک، مرضیه (۱۳۹۷). پدیدارشناسی، راه تفکر و تحقیق. ماهنامه علمی تخصصی اطلاعات حکمت و فلسفه. اردیبهشت. (در دست چاپ)
۷. صانعی دره بیدی، منوچهر (۱۳۷۷). نگرش انتقادی بر روش تحقیق و تفکر در فلسفه اسلامی. نامه مفید. شماره یازدهم (پاییز).
۸. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵). ده ملاحظه روش شناختی پیرامون فلسفه اسلامی. روزنامه همشهری. ش ۳۹۵۲ (۱۶/۱/۸۵).
۹. نادری، رسول و حمید خدابخشیان (۱۳۸۶). روش شناسی فلسفه اسلامی. فصلنامه معرفت فلسفی. سال پنجم. شماره اول (پاییز). صص ۶۵-۱۱۷.
۱۰. نصر، سید حسین (۱۳۸۹). زیباشناسی اسلامی. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. نیم سالانه زیباشناخت. سال یازدهم. شماره ۲۲. صص ۳۳-۵۰.

